

## فهرست

۱۱	یادآوری
۱۵	مقدمه
۱۵	چهرهٔ تاریخی بوسعید
۱۵	نام و نشان و خانواده بوسعید
۱۶	زادگاه بوسعید
۱۷	استادان او
۱۸	گرایش بوسعید به عرفان
۱۹	در محیط خانواده
۲۰	خاندان ابوسعید در تاریخ
۲۲	میهن، در روزگار ما
۲۲	ابوسعید در نیشابور
۲۷	سفرهای بوسعید
۲۸	ابوسعید و ارباب قدرت
۳۱	بوسعید و ابن سینا
۳۵	بوسعید و خرقانی
۳۷	با زنان عارف
۳۸	بوسعید در سلسل تصوف
۳۹	آثار بوسعید

۴۱	ابوسعید و شعر
۴۴	ابوسعید و نظام خانقاہ
۴۶	بوسعید و سماع
۴۸	بوسعید و کرامات
۵۱	سرچشمehهای تصوف بوسعید
۵۲	آموزش بنیادین بوسعید
۵۴	بهشت و دوزخت با توت
۵۸	طعم وقت
۶۲	شریعت و طریقت و حقیقت
۶۴	درجه اعتبار سخنان مقامات نویسان بوسعید
۶۵	رابطه مقامات بوسعید با حالات و سخنان و اسرار التوحید
۷۰	مشايخ بعد از حلاج در تذکرة الأولياء
۷۳	ابوسعید در روایات تذکرة الأولياء
۷۵	عطار و مقامات ابوسعید
۷۶	درباره متن حاضر
۷۸	معرفی نسخه‌ها
۸۳	روش تصحیح متن
۸۳	درباره رسم الخطِ کتاب
۸۴	مقامات کهن و نویافته ابوسعید ابوالخیر
۹۳	I) امتیازات مقامات نویافته
۱۰۷	II) نمونه‌هایی از احوال و اقوال بوسعید
۱۱۴	III) منابع قصص و تمثیلات در مثنویهای عطار
۱۱۹	IV) ترجمة عربی «تذکرة الاولیاء» و «مقامات بوسعید»
۱۲۵	ذکر شیخ ابوسعید ابوالخیر رحمة الله عليه
۲۲۱	نسخه‌بدلهای
۲۵۶	رباعیات شیخ ابوسعید قلّیس سرّه
۲۶۱	تعليقات متن
۳۱۵	نمایه

## مقدمه

### چهرهٔ تاریخی بوسعید

ابوسعید یک حقیقت تاریخی دارد و یک هویت افسانه‌ای. ما درین گفتار تنها با حقیقت تاریخی او سر و کار داریم و می‌کوشیم که تصویر فشرده‌ای از آن را براساس کهن ترین اسناد در اینجا یاد کنیم:

### نام و نشان و خانوادهٔ بوسعید

ابوسعید فضل الله بن احمد بن محمد بن ابراهیم و معروف به ابوسعید ابوالخیر، در میهن‌هه، روز یک‌شنبه اول ماه محرم سال سیصد و پنجاه و هفت هجری متولد شد و در همانجا روز پنج‌شنبه چهارم شعبان سال چهارصد و چهل زندگی را بدرود گفت و در روز جمعه او را در همان مهنه به خاک سپردند در جایی که بعدها به نام «مشهد مقدس شیخ» همیشه زیارتگاه ارباب ذوق و حال بوده است.

علت شهرت او به عنوان «ابوسعید ابوالخیر» این است که کنیه پدرش احمد، ابوالخیر بوده است و ابوسعید ابوالخیر یعنی ابوسعیدی که فرزند ابوالخیر است. این کسره را در زبان عربی کسره بنوّت می‌گویند.

### زادگاهِ بوسعید

ابوالخیر احمد، پدر بوسعید، پیشه‌وری متوسط الأحوال بوده است که زندگی او از راه شغل دارو فروشی (عطاری) می‌گذشته است، در همان میهن و میهنه در آن روزگار شهرکی بوده در ناحیه دشت خاوران و خاوران خود از سرزمینهای خراسان مرکزی به شمار می‌رفته است. علمای فقهه اللげ خاوران را صورت تغییر شکل یافته «خریران» دانسته‌اند<sup>۱)</sup>، یعنی آنجا که خورشید بر می‌دمد. دشت خاوران شهرها و آبادیهای بسیار داشته و مهنه یکی از شهرکهای دشت خاوران بوده است. در روزگار تولید بوسعید، مهنه از آبادی و رونق نسبی برخوردار بوده و بعد از شهرت بوسعید، و بهویژه پس از وفات او، و به احترام نام و یاد او، همواره زیارتگاه ارباب ذوق و حال به شمار می‌آمده است. تقریباً تا یک قرن و نیم قبل ازین آبادان بوده است و در کمال شهرت. از حدود یک قرن و نیم قبل، مهنه روی در ویرانی نهاده است، چندان که تنها اثر بازمانده از آن،

---

۱) اساس اشتقاق زبان فارسی، ۲۰۰/۱.

امروز، همان ساختمانِ مزارِ ابوسعید است که آن نیز بر اثرِ خصوصیتِ روسها با آثار فرهنگ ایرانی، روز به روز روی در زوال دارد و جای آن هست که یکی از مسئولان امر، از یونسکو بخواهد که از این بنای فرهنگی و روحانی نهاد ساله اسلامی و ایرانی حفاظت به عمل آورد و به تعمیر و ترمیم آن بکوشد بهویژه که تا چشم بزیم، در کمتر از یک دهه، در آستانه هزار مین سال درگذشت ابوسعید قرار خواهیم داشت و اولیای یونسکو – حتی اگر ما از خوابِ قرون و اعصار بیدار نشده باشیم – خودشان از میراثِ روحانی بوسعید تجلیل به عمل خواهند آورده.

### استادان او

بوسعید در مهنه دشت خاوران زاده شد و در همین شهرک مقدمات آموزش‌های عصری را، از خواندن و نوشتن تا بخشی از ادب عرب، نزد «استادان» و «ادیبان» ولایت فرا گرفت و سپس در شهرهای دیگر خراسان از قبیلِ مرو و سرخس، نزدِ بزرگ‌ترین علمای عصر، به تحصیل فقه و علم کلام و تفسیر قرآن همت گماشت. استادان او، درین شاخه‌های علوم عصر، عبارت بودند از ابوعلی زاهر بن احمد فقیه سرخسی (۴۹۳-۳۸۹) در سرخس و ابوعبدالله حضری (متوفی ۳۷۳) در مرو و نیز ابویکر قفالِ مروزی (متوفی ۴۱۷) در مرو. هم درسان او درین شهرها و درین سالها کسانی بودند از قبیل ابوعلی سنجی (متوفی ۴۳۰) و ابومحمد جوینی (متوفی ۴۳۸) و

ناصر مروزی (متوفی ۴۴۴) که از بزرگ‌ترین علمای خراسان در عصرِ خویش به شمار می‌آیند.

### گرایش بوسعید به عرفان

گرایش به تجربه‌های عارفانه، در خانواده بوسعید، بسیار سابقه‌ای نبوده است. پدرش، در روزگار خُردسالی بوسعید، با محافل درویشانِ مهنه مرتبط بوده است و بوسعید را، گاه‌گاه، با خویش به این مجالس می‌برده است.

از آنها که در پرورشِ جانبِ ذوقی و تربیتِ عرفانی بوسعید تأثیر آشکار داشته‌اند باید از ابوالقاسم پیش‌ریاسین (متوفی ۳۸۰) از مردم مهنه یاد کرد. ابوالقاسم پیش‌ریاسین از شاعرانِ عارفِ خراسان درین عصر بوده است و در تاریخ شعر عرفانی فارسی مقامی ارجمند دارد. بسیاری از شعرهایی که ابوسعید در طول عمر خویش می‌خوانده، سروده‌های همین ابوالقاسم پیش‌ریاست.<sup>۱)</sup>

در کنار این بزرگان که او نزد ایشان فقه و کلام و تفسیر خوانده، بعد از ابوالقاسم پیش‌ریاسین، از دو عارف بزرگ قرن، یعنی ابوالعباس قصّاب آملی (یکی از نوادران قلمرو عرفان) و ابوعبدالرحمان سُلمی (بزرگ‌ترین مورخ میراث صوفیان تا پایان قرن چهارم) باید یاد کرد که بوسعید ازین هر دو تن مستفید بوده و

---

۱) حالات و سخنان، ۱۲۲.

بر طبق روایات مقامات‌های بوسعید، وی از دست این دو تن خرقه پوشیده است. آشنایی و نخستین دیدار او با ابوالحسن خرقانی در آمل و در خانقاہ ابوالعباس قصّاب بوده است. درباره دیدار او با ابوالحسن خرقانی و ابوعلی سینا جای دیگر از همین مقدمه سخن خواهیم گفت.

### در محیط خانواده

درباره پدر بوسعید اندکی آگاهی وجود دارد: پیشه‌وری بوده با تمایلی به عالمِ درویشی، و از بعضی اشارات محمد بن منور می‌توان پی بُرد که مادر بوسعید نیز به «نظر عزیزان و درویشان»<sup>۱</sup> اعتقاد داشته است. چنین می‌نماید که بوسعید تنها پسرِ خانواده بوده و یک خواهر داشته است که فرزندان بوسعید او را «عممه» می‌خوانده‌اند و بعضی اشارات به زندگی این زن در مقامات بوسعید دیده می‌شود. هیچ اشاره‌ای به برادر یا خواهر دیگری در زندگی خانوادگی بوسعید به دست نیامده است.

ظاهراً دو همسر داشته است که یکی شان مادر نخستین پسر شیخ یعنی ابوطاهر (۴۰۰-۴۷۹) بوده است و ازو با عنوان مادر بوطاهر یاد می‌شود و یک همسر دیگر نیز داشته که مادر خواجه مظفر (متوفی ۴۷۷) بوده و در سفر قومس و زیارت بسطام و دیدار

۱) اسرار التوحید، ۱/۱۶.

خرقانی همین زن بوده که با بوسعید همراه بوده است.

## خاندان ابوسعید در تاریخ

بزرگ‌ترین پسر شیخ ابوطاهر سعید بن فضل الله (۴۰۰-۴۷۹) است که بر طبق افسانه‌ها از رفتن به مدرسه و درس خواندن می‌گریخته ولی در متون تاریخی اشاراتی به مقام علمی او دیده می‌شود و ظاهراً افسانه‌های مربوط به اُمی بودن او پایه و اساسی ندارد.<sup>۱</sup> ابوطاهر بر طبق سنّت خانوادگی جانشین بوسعید بوده و ازو فرزندان بسیاری باقی مانده‌اند که اغلب ایشان از علمای عصر به حساب می‌آمده‌اند.

پسر دیگر بوسعید، ابوالبقا المفضل بن فضل الله (متوفی ۴۹۲) است که ظاهراً کوچک‌ترین پسر شیخ بوده و زندگی نسبتاً مرفه‌ی داشته است.<sup>۲</sup>

پسر دیگر شیخ، ابوالوفا المظفر بن فضل الله (متوفی ۴۷۷) است که به تعبیر هجویری در تصوف و سلوک دارای منزلت و مقامی بوده است.<sup>۳</sup>

پسر دیگر شیخ، ابوالعلاء ناصر بن فضل الله است (متوفی ۴۹۱)

۱) المختصر من كتاب السياق لتاريخ نيسابور، ۹۴؛ نيز المنتخب من السياق، ۳۷۰؛ و مقدمة اسرار التوحيد، ۱ / صد و چهل و دو.

۲) المنتخب من السياق، ۶۹۷ و اسرار التوحيد، ۱. ۳۴۰/۱.

۳) كشف المحجوب، ۲۱۶ و اسرار التوحيد، ۱. ۳۴۰/۱.

که نامش در شمار علمای عصر، در بعضی از کتب رجالی دیده می‌شود.<sup>۱</sup>

پسرِ دیگر شیخ، ابوعلی المطهر بن فضل الله (متوفی ۴۷۶) است که در وادی سلوک و تصوف سیری داشته و صاحب مریدان بوده است. وی، در بازگشت از سفر حجاز، در رودخانه نهروان غرق شده است.<sup>۲</sup>

علاوه بر این پنج پسر، شیخ دارای دو دختر بوده که یکی از ایشان همسر ابوالفرح فضل بن احمد عامری بوده و از دیگری، که اطلاعی درباره او نداریم، همین قدر می‌دانیم که نخستین اولاد شیخ بوده و قبل از ابوطاهر متولد شده بوده است.<sup>۳</sup>

آوردنِ نام و مختصری از زندگی فرزندان شیخ برای این بود که نوع تلقی او را از زندگی تا حدودی نشان می‌دهد و دیگر این که تا همین روزگار ماکسانی هستند که خود را از احفاد شیخ می‌دانند و در طول تاریخ نام مجموعه‌ای از فرزندزادگان او را در کتب تاریخ و رجال و ادب می‌خوانیم و می‌بینیم که در میان ایشان دانشمند و شاعر و مدعی کارهای سیاسی، در پهنه وسیعی از خراسان، همواره دیده می‌شود.

درباره زنجبیره فرزندان و فرزندزادگان او، آنها که به نوعی

۱) المنتخب من السياق، ۷۰۵ و مجلل فضيحي، ۱۶۸/۲ و طبقات الأولاء، ۳۷۶.

۲) المنظمه، ابن جوزی، ۷/۶ و الاشارات إلى معرفة الزوارات، هروی، ۷۵.

۳) اسرار التوحيد، ۱ / صد و چهل و پنج.

نامشان در تاریخ ثبت شده است جای دیگر به تفصیل سخن گفته‌ام. علاقه‌مندان می‌توانند به آنجا مراجعه کنند<sup>۱</sup>.

### میهنه، در روزگار ما

کسانی که در سالهای اخیر، پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی پیشین به ترکمنستان سفر کرده‌اند می‌گویند جز بازمانده‌های مزار بوسعید، چیز دیگری از میهنه باقی نمانده است و هم آنها عقیده دارند که ناخرسندي روسها و ترکمنها از هرچه نشانه فرهنگ ایرانی در آن ناحیه است، سبب شده است که هرچه رنگ و بوی ایران دارد به ویرانی سپرده شود به عمد. «ایران زدایی» که سیاست دیرینه روسیه تزاری و نیز شوروی پیشین بود همچنان ادامه دارد. در صورتی که تا اوآخر قرن نوزدهم، میهنه هنوز آبادان بوده است.

### ابوسعید در نیشابور

هیچ‌یک از مورخان زندگی بوسعید (چه آنها که از درون نظام خانقاہ و تصوف سخن گفته‌اند و چه مورخان غیرخانقاہی) سال ورود او را به نیشابور ثبت نکرده‌اند ولی قرایین تاریخی چنین گواهی می‌دهد که نخستین سفر او به نیشابور، باید در حدود سالهای آغازین قرن پنجم بوده باشد. این که مؤلف کتاب حالات و

---

۱) مقدمه اسرار التوحید، ۱ / صد و چهل و یک - صد و شصت و دو.

سخنان نوشته است که «شیخ ابوسعید را قدس الله روحه، عادت چنان بوده است که زمستانها بیشتر به میهنِ بودی و تابستان به نشابور باشیدی»<sup>۱</sup>، می‌تواند بخشی از حقیقت موضوع را روشن کند که حضور بوسعید در نیشاپور حضوری شناور بوده است نه دائمی.

وقتی که بوسعید به نیشاپور آمد و آوازه «مجلس»‌های او در شهر پیچید، صفات آراییهای سیاسی و اعتقادی شهر، یکپارچه، در مخالفت با او آغاز شد. اگر به سخنان مقامات نویسان او بخواهیم اعتقاد کنیم، باید بپذیریم که هم طرفداران مذهب کرامیه و هم فقهای مذهب ابوحنیفه و هم «روافض» با او از در مخالفت درآمده‌اند و جمعی ازیشان علیه او «محضر» نوشته‌اند و به غزنین، پایتخت محمود غزنوی، فرستاده‌اند. ازینجا به بعد وارد قلمرو افسانه‌ها می‌شویم و خوانندگان می‌توانند آن افسانه‌های دلکش را در متن کتاب حاضر و نیز در کتاب حالات و سخنان و از همه بهتر در اسرار التوحید ملاحظه کنند.

نیشاپور روزگار بوسعید یکی از دو سه شهر بزرگ مشرق اسلامی و یکی از بزرگ‌ترین مراکز فرهنگی عصر بوده است. مدرسه‌ها و حظیره‌ها و مساجد و خانقاوهای کاروان‌سراهای و بازارها و میدانهای آن در کمال آبادی و گستردگی بوده است.<sup>۲</sup> اکنون که ما از

۱) حالات و سخنان، چاپ ششم، ۱۵۰.

۲) اسرار التوحید، ۱ / مقدمه مصحح، هفتاد و سه به بعد.

دور به این شهر می‌نگریم می‌بینیم که نمایشگاهی بوده است برای تمام اندیشه‌ها و آراء فرقه‌ها و مذاهی کلامی و فقهی اسلامی. حتی ارباب مذاهی دیگر از قبیل زردشتیان<sup>۱</sup> و مسیحیان<sup>۲</sup> و یهودیان<sup>۳</sup> نیز درین شهر زندگی طبیعی و اماکن مقدس خود را داشته‌اند.

در نیشابور عصر بوسعید خانقاھهای بسیاری وجود داشته که امروز نام چند تا از آنها باقی مانده است از قبیل خانقاھ صندوقی و خانقاھ طرسوسی و خانقاھ محمود مرید و خانقاھ سُلَمی. درین عصر بر اماکنِ ویژه صوفیان گاه دُوْرَه اطلاق می‌شده است و گاهی خانقاھ. وقتی ابوسعید به نیشابور آمد به خانقاھ «خواجہ محمود مرید»<sup>۴</sup> وارد شد ولی بعدها بیشتر در خانقاھ کوی «عدنی کویان»<sup>۵</sup> اقامت داشت و در آنجا مجلس می‌گفت. این محله «عدنی کویان» درست در وسط بازار اصلی نیشابور قرار داشته است، در فاصله میان محله «حیره» و محله «ملقباد» از سویی و «چهارسوی کرمانیان» از سوی دیگر.<sup>۶</sup>

وقتی بوسعید درین خانقاھ، که در مهم‌ترین نقطه مرکزی بازار اصلی شهر قرار داشت به «مجلس گفتن» آغاز کرد آوازه مجالس او بهزودی در همه جای شهر پیچید و همه نوع مردم بدانجا می‌آمدند تا از سخنان شیخ بهره‌یاب شوند. اگر سخنان مقامات نویسان او را معتبر بدانیم، می‌بینیم که برای شنیدن سخنان او، زن و مرد، پیر و

۱) همانجا، ۱۱۱/۱. ۱۱۳. ۲) همانجا، ۹۴-۹۳/۱. ۳) همانجا، ۱۳۰/۱.

۴) اسرار التوحید، ۶۱/۱. ۵) همانجا. ۶) همانجا.

جوان، طبقه آشراف و بازاریان، و مردمان ساده کوچه و بازار هجوم می‌آورده‌اند و زنان بر بام خانقاہ می‌رفته‌اند و با شوق به گفته‌های او گوش فرامی‌داده‌اند و غلغله جمعیت به گونه‌ای بوده که گاه ممکن بوده است از بام فرو افتند!.

آنچه از رفتار او، بیشتر، مایه دلگیری و حتی نفرت متشربعه شده بود این بود که او سنت رایج «مجلس‌گویی» را که سابقه‌ای سیصد ساله داشت یکباره به یک سوی نهاده بود و به جای آیه قرآن و حدیث رسول<sup>ص</sup>، شعر می‌خواند آن هم، گاه، شعرهایی که از ادب شفاهی عوام کوچه و بازار گرفته شده بود و نوعی فلکلور بود مانند این ترانه:

من دانگی و نیم داشتم حبّه کم  
دو کوزه می‌خریده‌ام پاره کم  
بر بربطِ من نه زیر مانده‌ست و نه بم  
تا کی گویی «قلندری و غم غم».

نه تنها علمای شریعت و زاهدان و صالحان قوم ازین رفتار او در عذاب بوده‌اند که صوفیان و ارباب خانقاههای دیگر هم ازین شیوه مجلس‌گویی او دلچرکین بوده‌اند که او سنت مشایخ سلف را رعایت نمی‌کند. در جمع مشاهیر ارباب طریقت که معتبرض به این گونه رفتارهای او بوده‌اند نام ابوالقاسم قشیری و ابوعبدالله باکویه شیرازی، همه جا دیده می‌شود و از نسل جوانتر – ولی بعدها

بسیار مشهورتر – خواجه عبدالله انصاری را باید یاد کرد که می‌گفته است «مرا با وی نقاری از بهر اعتقاد است و دیگر این که نه طریق مشایخ ورزیدی»<sup>۱</sup>.

ما امروز نسبت به موقعیت و نفوذ طرفداران مذهب محمد بن کرام، به علّت فاصلهٔ تاریخی بسیار، قدری دور افتاده‌ایم و از اهمیّت سیاسی و اجتماعی این طایفه به کُلی بسیاریم<sup>۲</sup> اما در نیشابور روزگارِ بوسعید، اینان مؤثرترین پایگاه سیاسی و اجتماعی عصر را داشته‌اند و خانقاوهای مشایخ کرامی مهم‌ترین پایگاه دشمنی با بوسعید بوده است. در یکی از حکایات بوسعید می‌خوانیم که وقتی بوسعید قصد زیارت یکی ازین مشایخ کرامی نیشابور می‌کند و خبر بدان پیر می‌رسد در حق بوسعید نفرین می‌کند و می‌گوید «او به نزدیک ما چه کار دارد؟ او را به کلیسیای ترسایان باید شد. جای او آن بود».<sup>۳</sup>

کرامتهای بسیاری بدو منسوب است، از فرمان راندن بر حیواناتی مانند شیر تا خبر دادن از ضمیر آدمیان ولی اگر او صاحب هیچ کرامتی نبود، همین که در چنین شهری و در میان انبوھی از دشمنان گوناگون، چنان محبوبیتی به دست آورد، خود بزرگ‌ترین کرامتها باید به شمار آید.

۱) مقالات شیخ الاسلام، ۲۷-۲۸.

۲) دربارهٔ جایگاه سیاسی و اهمیت دینی و عرفانی کرامیه در عصر بوسعید بنگردید به

جانب عرفانی مذهب کرامیه.

۳) اسرار التوحید، ۹۳/۱.

## سفرهای بوسعید

بیشترین سفرهای بوسعید، در جوانی، سفرهای علم‌اندوزی او بوده است که به سرخس و مرو رفته و بعدها مسیر سالانه سفرهایش از دشت خاوران به سوی طوس و از طوس به نیشابور بوده است. یک سفر به ناحیه فهستان خراسان (از حدود کاشمر به طرف قاین) داشته و یک سفر به ناحیه قومس و تادامغان، وقتی که به قصد حج حرکت کرده و در خرقان، با دیدار ابوالحسن خرقانی، فسخ عزیمت می‌کند و به نیشابور باز می‌گردد. البته سفر او را، در آغاز سلوک، به آملی طبرستان نباید فراموش کرد. اقامت او در آمل، به تعبیر متن حاضر «مدتی»<sup>۱</sup> و به نوشتۀ محمد بن منور یک سال یا به روایت ضعیفتر دو سال بوده است.<sup>۲</sup> ظاهراً ناگوارترین سفر بوسعید سفری بوده است که به ناحیه هرات داشته و در آن شهر، نه در خانقه «حالو» توانسته آسایش و حضوری داشته باشد و نه در سرای قاضی شهر، و هنگامی که شهر را ترک می‌کرده است بعضی از متعصّبان در مذهب امام احمد حنبل شیخ را بر سرِ مسئله «استوای بر عرش» می‌آزموده‌اند یا تفتیش عقیده می‌کرده‌اند.<sup>۳</sup> به همین دلیل داوری او درباره هرات آن بوده است که «درین شهر،

۱) متن حاضر، شماره ۱۹. ۲) اسرار التوحید، ۴۴/۱.

۳) همانجا، ۲۲۹. استاد فریتز مایر مخالفین بوسعید در هرات را کرامیه دانسته در صورتی که باید حنابله باشند. بنگرید به ابوسعید ابوالخیر، ص ۴۸۵.

مسلمانی در شده است اما کفر بیرون نیامده است»<sup>۱</sup>.

### ابوسعید و ارباب قدرت

در نسخه اساس مقامات ابوسعید حکایتی هست که بر اساس آن سلطان محمود غزنوی (دوره پادشاهی ۳۸۲-۴۲۱) فصل غارت کردن میهن را داشته است و اهل شهر به شیخ التجا می برند و او میگوید:

«سلطان همه عالم چیزی همی خواهد دست به پیشانی خواست او باز نتوان نهاد.» یعنی حق.<sup>۲</sup>

اما در نسخه های دیگر، از جمله نسخه های A و B، به جای محمود، مسعود آمده است، که باید آن را پذیرفت، زیرا مسعود بوده که در کشمکش با سلاجقه در ناحیه دشت خاوران آمد و رفت داشته است. قدر مسلم این است که بوسعید با هیچ کدام از سلاطین غزنوی، رویاروی دیدار و گفتگویی نداشته است اما افسانه های مقامات بوسعید چنین میگوید که وقتی سلاجقه، در آغاز ورودشان به خراسان، به دشت خاوران آمدند، بوسعید خراسان را به چغری و عراق را به طغول بخشید و این حکایت، در قرون بعد نیز در خاطره ها محفوظ بوده، چنان که سیف الدین فرغانی شاعر قرن هفتم و هشتم گفته است<sup>۳</sup>:

۱) اسرار التوحید، ۱/۲۲۸. ۲) متن حاضر، شماره ۱۴۲.

۳) دیوان سیف الدین فرغانی، ۱/۱۹۴.

چو بوسعید، خراسان به آل سلجوق داد

نراند سلطان مسعود در خراسان تیغ

اگر در دولت غزنوی، بوسعید زیر فشارِ دوستداران حاکمیت بوده است، در دولت سلاجقه، هم پادشاهان و هم حُکّام و وزرای ایشان با ابوسعید دارای روابط حسنَه بوده‌اند. سیاستی که نظام‌الملک برای تبلیغ دولت سلجوقی اختیار کرد، در جهتی بود که برای صوفیان می‌توانست زمینهٔ خوبی باشد. درست است که سلاجقه در آخرین سالهای زندگی بوسعید وارد خراسان شدند، ولی همان چند سال اندک زمینه‌ای شد برای افزایش قدرتِ صوفیان در نیشابور و نواحی پیرامون آن در آخرین سالهای حیات بوسعید.

بر روی هم، سلاجقه چند گروه دشمن اصلی داشتند: نخست آنها که دارای حسّ وطن‌دوستی بودند و حضور اقوام بیگانه را برنمی‌تافتند و گروه دوم آنها که تمایل به آزادی اندیشه و خردگرایی در ایشان بیش و کم وجود داشت. واین دو گروه عملاً دو روی یک سکّه بودند.

تصوف ابزار خوبی بود برای مقابله با هردو گروه، به همین دلیل سلاجقه تا توانستند به صوفیان بال و پردادند و صوفیان نیز با آموزش‌های صوفیانهٔ خود، با شمشیری به نام «عشق»، هم عقل را سرکوب کردند و هم گرایش‌های ملی را. ما نمی‌خواهیم بگوییم بوسعید با مفهوم ملیّت ایرانی ستیزه داشته، ولی در تصوّف جایی برای چنان اندیشه‌هایی اصولاً وجود ندارد و گرنّه وقتی که

درویشی بوسعید را بدرود می‌کرد تا به بغداد برود و از بوسعید پرسید درباره شیخ اگر پرسیدند چه بگویم، بوسعید گفت: هر که تازی دانست این شعر بخوان که: قالوا خراسان آخرَجْتْ رَشَّا...» و هر که تازی نداند<sup>۱</sup> این بیت برو بخوان:

سبزی<sup>۲</sup> و بهشت را بهار از تو برند  
آنی که به خُلد یادگار از تو برند  
در چینستان نقش و نگار از تو برند  
ایران، همه، فال روزگار از تو برند<sup>۳</sup>

در میان دولتمردان سلجوqi کم نبوده‌اند کسانی که در جمع ارادتمندان بوسعید بوده‌اند، از قبیل عمید خراسان (محمد بن منصور نسوي، عمید الحضرة)<sup>۴</sup> و خواجه احمد حمویه رئیس ناحیه خابران<sup>۵</sup>.

۱) در بغداد عصر بوسعید و حتی چندین قرن بعد از آن، زبان فارسی همچنان در کنار زبان عربی رواج داشته و در خانقاھهای بغداد با شعر فارسی سماع می‌کرده‌اند و زبان عربی مردم بغداد، زبان عربی اصیل و معتبری تلقی نمی‌شده است تا حدی که سنائی گفته است (دیوان، ۱۰۵۰) «زشت باشد تازی بغداد بُردن در عرب» و عملاً اهالی بغداد را عرب تلقی نمی‌کرده‌اند.

۲) یعنی «تو سبز هستی»، و سبز درینجا به معنی «زیبا و معشوقه» است، چیزی شبیه مفهوم «ریحانه» در عربی. بنگرید به صور خیال در شعر فارسی، حاشیه ۲۷۸، که نظر استادان دهخدا و فروزانفر درین باره نقل شده است.

۳) اسرار التوحید، ۱، ۲۶۶.

۴) درباره او بنگرید به المنتظم، ابن جوزی، ۹/۱۲۸ و تعلیقات اسرار التوحید، ۷۱۷-۷۱۸.

۵) وی از خاندان معروف حمویه خراسان بوده که نسبشان به انسوشنون می‌رسیده

## بوسعید و ابن سینا

زندگی بوسعید و زندگی ابن سینا سرشار از افسانه‌ها است. افسانه‌های بوعلی را گردآوری کرده‌اند<sup>۱</sup> و افسانه‌های بوسعید هم در مطاوی کتابهای مقامات او همه جا به چشم می‌خورد. کدام یک از بزرگان مشرق اسلامی را می‌توان یافت که پیرامونش را مجموعه‌ای از افسانه‌ها نگرفته باشد. قرنها و قرنهاست که قوت غالب مسلمانان افسانه و تخیل است و معمار زندگی ایشان «عقلانیتی» بر مبنای «حجّیتِ ظن». بنابراین، ما نمی‌کوشیم که دیدار بوعلی و بوسعید را «اثبات» یا «نفى» تاریخی کنیم. جای دیگر چنین جستجویی داشته‌ایم<sup>۲</sup> و دیگران نیز درین باره سخن گفته‌اند<sup>۳</sup>.

ظاهراً نخستین جایی که در آن از دیدار بوسعید و بوعلی سخن به میان آمد، کتاب حالات و سخنان ابوسعید است که یکی از نوادگان بوسعید به نام ابوروح میهنه آن را در نیمة اول قرن ششم، یعنی قبل از رمضان ۵۴۱ که سال فوت اوست، نوشته است. پس قدیم‌ترین سندی که در باب دیدار بوعلی و بوسعید تا کنون شناخته شده

→ است. دریارة او بنگرید به تعلیقات اسرار التوحید، ۶۹۷/۲؛ و تاریخ نیشابور، الحاکم، ۲۸۵-۲۸۶.

۱) افسانه‌های بوعلی، گردآوری صبحی، چاپخانه سازمان سمعی و بصری هنرهای زیبای

کشور.

۲) مقدمة اسرار التوحید، ۱/ چهل و سه- پنجاه و شش.

۳) از جمله استاد بدیع‌الزمان فروزانفر در جشن‌نامه ابن‌سینا، ۱۸۴/۱؛ و مجموعه مقالات

استاد فروزانفر، ۳۰۳؛ و برترین در همان جشن‌نامه، ۱۳/۱.

مریوط به سالهای ٥٣٦-٥٤١ است، یعنی حدود صد سال بعد از فوت بوسعید و یکصد و دوازده سال بعد از مرگ بوعلی. در این یک قرن چندین نسل از قصه‌پردازان و کرامت‌نویسان تخیل‌های خود را به کار گرفته‌اند. سرشت این گونه افسانه‌ها حرکت از سادگی به سوی پیچیدگی است و هرکدام از راویان عناصری از تخیل خویش را ضمیمهٔ پیرنگِ قبلی داستان می‌کنند و هرچه زمان می‌گذرد آب و تاب ماجرا بیش و بیشتر می‌شود.

کرامت‌نویسانِ خانقاہی که صاحبان تخیلی نیرومند بوده‌اند، دربارهٔ بوسعید و امثال او حکایات گوناگونی پرداخته‌اند که وقتی به پیشینهٔ پیرنگِ آن کرامتها می‌پردازیم می‌بینیم که در عارفان و صوفیان نسلهای قبل از بوسعید هم چنین کرامتهايی نقل شده است. تردیدی ندارم که نخستین دیدارهای تخیلی بوعلی و «یکی از مشایخ تصوف» دیدارِ او با ابوالحسن خرقانی بوده است. زیرا کرامت‌نویسان خرقانی قدری زودتر به تدوین مقامات او پرداخته‌اند. درین روایات دیدار خرقانی و ابن‌سینا افسانه‌آمیز‌تر است، زیرا در این دیدار خرقانی «شیر»‌ی را بارکش خود کرده و «مار»‌ی را تازیانهٔ خود قرار داده است اما در دیدارِ بوسعید و بوعلی، در مقاماتهای بوسعید، وقایع قدری طبیعی‌تر و معقول‌تر به نظر می‌رسد. هستهٔ اصلی این دیدارها یک روایت ساده بوده است که در هر دو مجموعهٔ روایات قابل بررسی است. به روایت مقاماتهای خرقانی:

شیخ [ابوالحسن] پاره‌ای گل تر کرده بود تا دیواری عمارت کند. دلش بگرفت. برخاست و گفت: مرا معدور دار که این دیوارم عمارت می‌باید کرد. برخاست و بر سرِ دیوار شد. تا ناگاه تبری که داشت از دستش بیفتاد. بوعلی برخاست تا آن تبر به دست شیخ دهد. پیش از آنک آنجا رسید آن تبر از جای برخاست و به دست شیخ باز شد<sup>۱</sup> و به روایت مقامات‌های بوسعید:

بوعلی گفت «هرچ از حالات و مقالات و مقامات شیخ بدیدم همه را از وَجْهِ حکمت رخصتی یافتم که آن بشاید بود بجز چند چیز که هرچه تأمّل کردم آن را هیچ تأویل نیافتم، از آن جمله آنک میخ دیدم که در دیوار می‌کوفت و سنگ بر میخ می‌آمد دستِ کس بر سنگ نه...»<sup>۲</sup>

در میان هزاران کرامتی که تخيّل کرامت‌نویسان این دو عارف می‌توانسته در این باره بیافریند، این قضیه ارتباط «تیشه و دست» و «سنگ و دست» باید ریشه بسیار کهن‌تری داشته باشد که در هر دو مشترکاً به آن پرداخته شده است.

آخرین افزوده‌ای که به مجموعه روایات این دیدار دیده‌ام سخنی است که در ملفوظات نظام‌الدین اولیا (۷۲۵-۶۳۴) آمده است که بعد از این که از یکدیگر جدا شدند بوعلی از یکی از صوفیان پیرامون بوسعید درخواست که هر سخنی که بوسعید

۱) نوشته بر دریا، ۱۴۶. ۲) حالات و سخنان ابوسعید، چاپ ششم، ۱۴۵.

درباره او بگوید، آن صوفی بنویسد. ولی بوسعید هیچ سخنی نگفت نه به نیکی و نه به بدی. آن صوفی بهناچار از شیخ جویا شد که بوعالی چگونه مردی است. بوسعید گفت: مردی حکیم است و طبیب است و بسیار علم است اما مکارم اخلاق ندارد. وقتی بوعالی شنید به شیخ نوشت که من اینهمه کتاب در مکارم اخلاق نوشته‌ام. بوسعید تبسم کرد و گفت: من نگفتم که بوعالی مکارم اخلاق نمی‌داند بلکه گفته‌ام ندارد.<sup>۱</sup>

آنچه متن حاضر، در حوزه روابط احتمالی بوسعید و ابن‌سینا، بر اطلاعات موجود می‌افزاید دو نکته است:

۱) اگر پذیریم که قصيدة معروف عینیه منسوب به ابن‌سینا با

مطلع

هَبَطَتِ إِلَيْكَ مِنَ الْمَحْلِ الْأَرْفَعِ

وَرَقَاءُ ذَاتٍ تَعْزِّزُ وَتَمْنَعُ<sup>۲</sup>

به راستی سروده ابن‌سیناست، می‌توانیم با اطمینان بگوییم که درونمایه یا تم آن از بوسعید گرفته شده است آنجا که در همین متن می‌گوید «کبوترت در قفص انسانیت ازین شاخ بران شاخ می‌نشیند، در قفص باز کن و وی را خلاصی ده.»<sup>۳</sup>

۲) نکته دیگری که در متن ما وجود دارد و می‌تواند منشأ الهام

۱) فوائد الفواد، ملفوظات خواجه نظام‌الدین اولیا، تأليف خواجه حسن دهلوی، انتشارات روزنه، تهران ۱۳۷۷، ص ۲۲۷.

۲) وفيات الأعيان، ۲/۱۶۰؛ و عيون الأنباء، ۴۴۶.

۳) متن حاضر، شماره ۳۴۱.

یکی از عبارات مشهور ابن سینا باشد این سخن بوسعید است که:  
 «هر بی سروپایی را به حضرتِ ربوبیت راه ندهند، هر آینه»<sup>۱</sup>  
 و این سخن، به روشنی، یادآور گفتار مشهور ابن سیناست که «جل جناب الحق عن آن یکون شریعة لکل وارد».<sup>۲</sup>

### بوسعید و خرقانی

اگر به نوشه‌های مقامات نویسان بوسعید در این گونه مسائل بتوان اعتماد کرد، باید پذیرفت که نخستین دیدارهای بوسعید و خرقانی در خانقه ابوالعباس قصّاب و در آمل طبرستان بوده است<sup>۳</sup>، جزئیات آن دیدارها که در روزگار جوانی این دو اتفاق افتاده، دانسته نیست جز نقل یک پرسش خرقانی و داستانی از ابوالعباس و پاسخ او که در حضور بوسعید اتفاق افتاده است<sup>۴</sup>. هم بر اساس نوشه‌های مقامات نویسان بوسعید و خرقانی آخرین دیدار ایشان در واپسین سالهای حیات خرقانی و در حدود ۴۲۰ هجری بوده، زیرا در هنگامی بوده است که ابوطاهر فرزند بوسعید (۴۷۹-۴۰۰) جوانی برومند به شمار می‌آمده که می‌توانسته است به تنها یی آهنگ

۱) متن حاضر، شماره ۲۲۷.

۲) الاشارات والتبیهات، ۱۵۷. دریاره مکاتبات بوعلی و بوسعید بنگردید به حالات و سخنان، چاپ ششم، ۱۴۴-۱۳۸ و مقدمه اسرار التوحید، ۱/ چهل و شش-پنجاه و شش.

۳) اسرار التوحید، ۱/ ۵۰. ۴) همانجا.

سفرِ حج کند<sup>۱</sup>. اما در فاصله آن دیدارِ آمل و این دیدار در خرقان، میان این دو چگونه روابطی وجود داشته است، هیچ دانسته نیست. یعنی کوچکترین اشاره‌ای وجود ندارد که بدانیم درین حدود ۳۰ سال این دو تن از یکدیگر چه خبرهایی داشته‌اند یا با یکدیگر چگونه ارتباطی.

آنچه در مقامات خرقانی<sup>۲</sup> و اسرار التوحید آمده است، شباهتها بی دارد و در مجموع از احترام متقابل یا شیفتگی متقابل این دو نسبت به هم خبر می‌دهد. می‌توان دریافت که در لحظه دیدار این دو تن، سیطرهٔ روحی و جاذبۀ معنوی، بیشتر از آن خرقانی بوده است تا آنجا که سبب شده بوسعید، در تمام مدت سفر خرقان، خاموش بماند و سراپا گوش، و با همه اصراری که ابوالحسن داشته است تا بوسعید، با همه سخنوری و خوش‌سخنی اش، سخنی بگوید بوسعید خاموشی را اختیار کرده، اما در دوره‌های بعد که شهرت و دامنه نشرِ کرامات بوسعید روی در افزونی نهاده است، مقامات نویسان او و خرقانی کوشیده‌اند ازین اعتبار رشد یافته و بالنده بوسعید بهره‌جویی کنند و تصویری هماهنگ از معنویت این دو تن بیافرینند که در آن خرقانی، حتی، جایگاهی فروتنانه‌تر پیدا کند.

۱) همانجا، ۱۳۵/۱.

۲) بنگرید به نوشته بر دریا، ۱۴۳-۱۴۶، ۲۶۴-۲۶۷ و ۳۶۹-۳۷۱.